

# دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۶

## استدلال‌های خدا باورانه، بخش ۵، تجربه دینی و ارتباط آن با باور خدا باورانه

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ششم، تجربه دینی است.

بسیار خوب، ما به تعدادی از استدلال‌های مختلف برای وجود خدا، راه‌هایی که فرد می‌تواند باور خود به خدا را توجیه کند، نگاهی انداختیم تا نشان دهیم که این باور منطقی است.

همانطور که مشخص است، شاید اکثر افرادی که مذهبی هستند یا به خدا اعتقاد دارند، به دلیل تجربیات خاصی که داشته‌اند، این دیدگاه را اتخاذ می‌کنند. بنابراین، این سوال مطرح می‌شود که تجربه دینی چه اهمیتی برای توجیه باور ما به خدا دارد؟ بنابراین، ما در اینجا در مورد آن صحبت خواهیم کرد. آیا تجربه دینی در ایجاد یک استدلال منطقی برای مسیحیت یا برای خدا باوری به طور کلی ارزشمند یا مفید است؟ و اگر چنین است، تا چه حد؟ اگر نه، چرا نه؟ بنابراین، بیایید ابتدا با پرسیدن این سوال شروع کنیم که تجربه دینی چیست؟ حال، پاسخ ما به این سوال به برداشت ما از دین بستگی دارد.

بسته به تعریف هر فرد از دین، طیف گسترده‌ای از تجربیات می‌توانند به عنوان دینی شناخته شوند، از احساس نوعی وحدت با طبیعت گرفته تا تجربه خودشناسی و چیزی خاص‌تر از نظر احساس آگاهی مستقیم از خدای کتاب مقدس. اما برای بسیاری از معتقدان به دین، یک تجربه واقعاً دینی باید به عنوان یک مواجهه شخصی با خدا توصیف شود. بسیاری از افراد مذهبی آن را اینگونه توصیف می‌کنند: یک مواجهه شخصی با خدا.

این همان چیزی است که رودولف اتو، محقق مطالعات دینی، آن را تجربه قدسی نامیده است. درک مستقیم یک موجود شخصی که مقدس، خوب، عالی، جدا از سوژه است و سوژه برای زندگی و مراقبت به او وابسته است. این تعریف اتو از یک تجربه قدسی است.

فکر می‌کنم برجسته کردن چندین جنبه از این موضوع مهم است. یکی اینکه این باید به نوعی یک موجود شخصی باشد. ما فقط در مورد نوعی نیرو یا انرژی یا کل جهان صحبت نمی‌کنیم.

ما در مورد یک موجود شخصی صحبت می‌کنیم که مستلزم نوعی هوشیاری، آگاهی و دغدغه است. موجودی مقدس و نیک. نوعی کیفیت اخلاقی در این موجود وجود دارد.

عالیه. به جورایی عظمت خاصی اینجا هست. و متمایز یا جدا از موضوع.

این مهم است. در یک تجربه قدسی، همانطور که اتو آن را تعریف کرده است، این فقط نوعی روش غیرمستقیم برای تجربه کردن خود شخص نیست. ما در مورد موجودی صحبت می‌کنیم که از ما جداست.

و در نهایت، این ایده که آن شخص موجودی است که به او وابسته است. در اینجا نوعی حس وابستگی وجود دارد. این موجودی است که منبع یا دلیل وجود من است.

، بنابراین، همه این چیزها بخشی از ایده یک تجربه قدسی هستند. ویلیام جیمز در اثر کلاسیک بزرگ خود، انواع تجربه دینی»، دهها مورد از این تجربیات را تجزیه و تحلیل می‌کند. این جذاب است»

من اکیداً این کتاب را توصیه می‌کنم. من معتقدم که این کتاب پس از گذشت این همه دهه، همچنان بهترین تحقیق علمی در مورد آن موضوع است. بنابراین، آیا می‌توانیم از تجربه دینی برای اثبات وجود خدا استدلال کنیم؟ و برخی چنین استدلال‌هایی را امتحان کرده‌اند.

ما به دو شکل مختلف استدلال مبتنی بر تجربه دینی خواهیم پرداخت. یکی از آنها که گاهی استدلال علی نامیده می‌شود، از طریق تأثیرات تجربه یک فرد به وجود خدا به عنوان علت استدلال می‌کند. سپس، استدلال ادراک مستقیم وجود دارد که استدلال می‌کند ادراک انسان از خدا مشابه ادراک او از اشیاء فیزیکی محسوس است. که ما با حواس خود درک می‌کنیم.

این همان استدلال ادراک مستقیم است. بنابراین، بیایید با استدلال علی از تجربه دینی شروع کنیم، و از طریق استدلال بر اساس تأثیرات تجربه یک فرد، به ویژه هنگامی که یک تحول چشمگیر در زندگی یک فرد رخ می‌دهد، استدلال کنیم. از این طریق، خدا را به عنوان علت نهایی آن تحول در نظر می‌گیریم.

اغلب اتفاق می‌افتد که افرادی که به مسیحیت یا شاید دین دیگری گرویده‌اند، تغییرات زندگی خود را شناسایی و در مورد آنها شهادت می‌دهند. من هم همینطور بودم، و سپس به مسیح ایمان آوردم، تغییر دین دادم و توبه کردم. اکنون، زندگی من از همه این جهات تغییر کرده است. من همه این عادت‌ها و رذایل بد را کنار گذاشتم و اکنون به شیوه‌ای پرهیزگاران یا سالم‌تر زندگی می‌کنم و دلیل آن خدا است.

این نوع شهادت، حداقل در بسیاری از موارد، اگر نه صریحاً، به طور ضمنی یک استدلال علی برای وجود خدا است. حال، برخی به این موضوع اعتراض دارند که چنین تجربیات مذهبی و به ویژه تغییرات بعدی زندگی را می‌توان از نظر روانشناختی و جامعه‌شناختی بر اساس مثلاً نوع افرادی که فرد تازه مسلمان شده زمان زیادی را با آنها می‌گذراند، توضیح داد. و همچنین، این ایده که فقط باورهای که فرد اکنون دارد و وظایف یا تعهدات اخلاقی که به نظر می‌رسد مستلزم آنهاست، تأثیر روانشناختی بر فرد داشته است، و اکنون این توضیح می‌دهد که چرا آنها زندگی خود را تا این حد متفاوت می‌گذرانند.

بنابراین، اینها روش‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی برای طبیعی جلوه دادن این روایت خواهند بود. جی پی. مورلند روی این موضوع کار کرده است، به این ایراد می‌پردازد و خاطرنشان می‌کند که تجربیات دینی عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را رد نمی‌کنند. کسانی که این استدلال علی را بر اساس تجربه دینی مطرح می‌کنند، نیازی به انکار وجود مؤلفه‌های علی روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در اینجا ندارند.

سوال این است که آیا این ملاحظات یا آن عوامل، تمام تغییرات زندگی یک فرد را توضیح می‌دهند یا خیر. ایده اینجا این است که جنبه‌های خاصی در تحول فرد وجود دارد که نمی‌توان آنها را به طور کامل با اصطلاحات صرفاً روان‌شناختی و جامعه‌شناختی توضیح داد. مورلند همچنین خاطرنشان می‌کند که استراتژی روان‌شناسی یا توضیح جامعه‌شناختی تغییرات زندگی فرد، با افزایش تنوع در ماهیت و دامنه تحول دینی، کمتر قابل قبول می‌شود.

این همان زمینه‌های مختلفی است که افراد در آنها دگرگون می‌شوند. باز هم، در مطالعه جیمز، طیف بسیار گسترده‌ای از زمینه‌ها، از نظر اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی، از نظر گروه‌های سنی و غیره، و همچنین وضعیت روانی افراد درگیر وجود دارد. وقتی انواع یکسانی از دگرگونی‌ها، دگرگونی‌های چشمگیر زندگی، را در چنین طیف وسیعی از شرایط اجتماعی و روانی می‌بینید، به این ادعا که چیزی ماوراءالطبیعه در اینجا در حال وقوع است، اعتبار بیشتری می‌بخشد.

و سوم اینکه، مورلند خاطرنشان می‌کند که تجربه دینی مسیحی با رویدادهای عینی گره خورده است. ما همچنین می‌توانیم آن را یک شبکه تفسیری بنامیم، چارچوبی که از طریق آن می‌توانیم پدیده‌های تجربه انسانی را تفسیر کنیم. وقتی آن رویدادهای عینی، به ویژه رستاخیز مسیح و تاریخ تحولات از کلیسای اولیه تا به امروز را در نظر می‌گیریم، واقعاً از این انتظار استقبال می‌کنیم که تحولات مشابه در زندگی مسیحیان همچنان رخ خواهد داد.

و البته، کتاب مقدس چارچوبی برای درک آنچه واقعاً هنگام وقوع یک تحول مذهبی اتفاق می‌افتد، به ما می‌دهد. ما این دسته بندی‌ها را در کتاب مقدس داریم. ایده طبیعت گناهکار یک فرد قبل از گرویدن به دین به گونه‌ای است که آنها واقعاً از نظر اینکه چقدر می‌توانند با فضیلت زندگی کنند، محدود هستند. و سپس، با گرویدن به دین و ورود روح القدس به زندگی یک فرد، آنها قادر و توانمند می‌شوند تا با فضیلت‌تر و شرافتمندانه‌تر در برابر خدا زندگی کنند.

این نوعی الهیات پس‌زمینه‌ای است که دوباره به ما نوعی انتظار می‌دهد که این نوع دگرگونی‌ها رخ خواهند داد. و حقیقت آنها را تأیید می‌کند. بنابراین این استدلال علی از تجربه دینی است.

حال، بیایید به استدلال ادراک مستقیم از تجربه دینی بپردازیم. این نوعی قیاس بین ادراک دینی یا ادراک معنوی از خدا و انواع معمولی‌تر ادراکی است که ما در طول روز با دیدن، شنیدن، چشیدن، لمس کردن و بوییدن اشیاء مختلف در محیط خود تجربه می‌کنیم. بنابراین، ایده این است که یک شخص می‌تواند استدلال کند که، حداقل در بسیاری از موارد، تجربه و ادراک قدسی به اندازه کافی شبیه به ادراک حسی هستند، به طوری که می‌توانیم نتیجه بگیریم که اولی معتبر است.

همانطور که می‌توانیم اشیاء فیزیکی را مستقیماً ببینیم و لمس کنیم، در واقع می‌توانیم خدا را از نظر معنوی حس کنیم. حال، این استدلال، کل تحلیل با استفاده از این قیاس، توسط فیلسوف بزرگ مسیحی معاصر، ویلیام آلستون، که یک معرفت‌شناس است و در کتاب خود با عنوان «درک خدا» به این موضوع می‌پردازد توسعه یافته است. آلستون یکی از چهره‌های برجسته در رنسانس فلسفه مسیحی 30 تا 40 سال پیش، به همراه افرادی مانند آلون پلانینگا و مریلین و رابرت آدامز و چندین نفر دیگر بود.

اما آلستون استدلال می‌کند که زمینه‌های معرفت‌شناختی بالقوه خوبی برای این ادعا وجود دارد که کسی، آگاهی تجربی مستقیمی از خدا داشته است. او با مقایسه دو عملی که باورسازی یا باورسازی نامیده می‌شوند این موضوع را اثبات می‌کند. اینها ادراکات حسی هستند که می‌توان آنها را ادراکات قدسی نامید، که می‌توان آنها را ادراکات عرفانی نیز نامید.

جی پی مورلند تعدادی از ایده‌های آلستون را در اینجا توسعه داده و به کار گرفته است، بنابراین من نیز در ارائه این مطلب از کار مورلند بهره خواهم برد. بنابراین، ویژگی‌ها یا جنبه‌های اساسی ادراک حسی را در نظر بگیرید. هر زمان که به اطراف خود نگاه می‌کنید و میز و صندلی و درخت و سنگ و چمن و ابر می‌بینید، هنگام حس کردن دنیای اطراف خود چه اتفاقی در آنجا می‌افتد؟ خب، ابتدا توجه داشته باشید که برای داشتن ظرفیت ادراک حسی، فرد باید شرایط خاصی را داشته باشد.

فرد باید هوشیار باشد. او نمی‌تواند خواب باشد، باید تا حدی توجه داشته باشد و اندام‌های حسی او باید به درستی کار کنند. برای دیدن، چشمان شما و مرکز بینایی قشر مغز و آن سیستم عصبی، باید به طور معقولی خوب کار کنند. بنابراین، فرد مورد نظر باید شرایط اولیه خاصی را داشته باشد.

دوم اینکه، ادراک حسی زمانی صادق است که قابل اعتماد و معتبر باشد؛ ادراک حسی در مورد یک شیء یا معطوف به آن است. شیءای که مستقل از ادراک کننده وجود دارد. بنابراین، وقتی من به جهت خاصی نگاه می‌کنم و یک صندلی می‌بینم، ادراک من به آن صندلی معطوف می‌شود، گویی آن صندلی مستقل از من وجود دارد.

این یک خیال نیست که ذهن خودم تولید کرده باشد و مستقل از ذهن من وجود دارد. سوم اینکه، ادراک حسی یک جنبه عمومی و یک جنبه خصوصی دارد. اگرچه من صندلی را می‌بینم و تجربه منحصر به فرد خودم را از آن دارم، اگر شما اینجا بودید و از زاویه دیگری به صندلی نگاه می‌کردید، برای شما متفاوت از آنچه برای من است، به نظر می‌رسید.

بنابراین، جنبه عمومی این است که آن صندلی برای من و شما و دیگران قابل درک است، اما بسته به دیدگاه ما، کمی متفاوت به نظر خواهد رسید. از زوایای مختلفی می‌توانیم به جسمی مانند آن صندلی نگاه کنیم، به طوری که ظاهر آن از همه آن زوایا کمی متفاوت خواهد بود و بسته به نورپردازی و غیره متفاوت به نظر می‌رسد. بنابراین، ادراک حسی هم جنبه عمومی و هم جنبه خصوصی دارد.

چهارم، ادراک حسی قائل به تمایز جزء-کل است. برای درک واقعی یک شیء، نیازی به درک تمام آن نیست. باز هم، وقتی از بالای آن صندلی نگاه می‌کنم و آن را می‌بینم، فقط سطوح خاصی از آن را می‌بینم که در واقع درصد بسیار کمی از ترکیب فیزیکی کلی صندلی را تشکیل می‌دهند.

مهم نیست که چقدر هر جسم فیزیکی را به طور کامل بررسی کنید، در واقع، به دلیل ماده داخلی که قادر به درک آن نیستید، فقط به کسری از آن نگاه می‌کنید. بنابراین، تمایزی بین جزء و کل وجود دارد. صرفاً به این دلیل که شما فقط بخشی از آن را، حتی در بخش کوچکی، تجربه می‌کنید، به این معنی نیست که شما واقعاً آن جسم را تجربه نمی‌کنید.

و در نهایت، بررسی‌ها یا آزمایش‌های عمومی برای ادراک حسی وجود دارد. چگونه می‌توانیم آنچه را که به نظر می‌رسد می‌بینیم تأیید کنیم؟ آیا واقعاً می‌بینیم؟ همه ما تجربه رانندگی در جاده را داشته‌ایم، مثلاً با سرعت بالا در بزرگراه، و چیزی توجه ما را جلب می‌کند و به نظر می‌رسد که مثلاً یک گوزن است. یا نوعی حیوان که در یک مکان خاص به نظر ما غیرمعمول می‌رسد.

هی، دیدیش؟ چی؟ خب، یه گوزن بود. آره، دیدمش. باشه.

و این تایید می‌کنه که، آره، من که چیزی نمی‌دیدم. یه گوزن اینجا وسط شهر یا یه جای عجیب و غریب چیکار می‌کنه؟ و این موقع است که ما تایید می‌خوایم. می‌دونی، وای، بهش نگاه کن.

اون اونجا چیکار می‌کنه؟ چند سال پیش داشتم اینجا توی مرکز ایندیانا رانندگی می‌کردم و روی یکی از درخت‌هایی که از کنارش رد می‌شدیم، متوجه شدم که شبیه عقاب سرسفیده. از پسر پرسیدم که آیا اون عقاب سرسفیده؟ گفت آره، هست. معلوم شد که بقیه هم توی این منطقه عقاب سرسفید دیده‌اند، اما تعجب‌آور بود.

بنابراین، من در مورد اینکه ادراک حسی من در آن مورد چقدر قابل اعتماد است، تردید داشتم و به دنبال تأیید عمومی بودم، به طوری که از پسر پرسیدم. و او آن را تأیید کرد. البته، این مصون از خطا نیست، اما هرچه از افراد بیشتری بخواهید که ادراک حسی شما را تأیید کنند، قابل اعتمادتر است.

بنابراین، اینها پنج ویژگی ادراک حسی هستند که نسبتاً عادی و سرراست هستند. و همانطور که آلتون و مورلند اشاره می‌کنند، خواهیم دید که همین نوع شرایط در مورد ادراک عرفانی نیز صدق می‌کند. با این واقعیت شروع می‌کنیم که شرایط خاصی باید در زمینه ادراک عرفانی یا قدسی رعایت شوند.

سوژه باید نوعی آگاهی مذهبی یا معنوی داشته باشد. هر آنچه در ما وجود دارد که ما را قادر به درک معنوی می‌کند. و می‌توانیم اضافه کنیم که باید نوعی تمایل، شاید حتی نوعی تمایل، برای جستجوی خدا وجود داشته باشد.

شاید این هم لازم باشد. مطمئناً، تمایل به پاسخگویی و توانایی شناخت خدا یا حداقل یک واقعیت معنوی خاص به همان شکلی که هست. با این حال، برای اینکه فرد درک عرفانی داشته باشد، باید شرایط خاصی فراهم شود.

ثانیاً، ادراک عرفانی، موضوع یا معطوف به خداست. بنابراین، وقتی شخصی تجربه عرفانی دارد، باز هم، او فقط حالت ذهنی خود را تجربه نمی‌کند. اما اگر اصیل باشد، این تجربه معطوف به خداست و عمداً معطوف به خداست. به عنوان موضوع آن.

سوم، ادراک عرفانی، درست مانند ادراکات حسی، جنبه عمومی و خصوصی دارد. دیگران ممکن است خدا را تجربه کنند. دیگران خدا را تجربه می‌کنند.

اما هیچ کس دیگری دقیقاً تجربه من را ندارد. هیچ کس دقیقاً تجربه شما را ندارد. به همین دلیل است که ما دوست داریم در مورد تجربیات مذهبی صحبت کنیم.

وای، می‌خواهم دیدگاه یا منظر شما را بشنوم. دیدگاه شما در مورد رابطه یا مواجهه با خدا چیست؟ بنابراین خدا، به اصطلاح، به طور عمومی در دسترس انسان‌ها است تا او را تجربه کنند. اما هر انسانی رویکرد یا منظر منحصر به فردی نسبت به خدا دارد.

چهارم، ادراک عرفانی قائل به تمایز جزء-کل است. برای درک واقعی خدا، نیازی نیست که انسان خدا را به طور کامل درک کند. و البته، برای هر کسی غیرممکن است که خدا را به طور کامل درک کند، زیرا او موجودی بی‌نهایت عظیم است.

چیزهایی که می‌توانیم درباره خدا یاد بگیریم یا بالقوه بفهمیم، پایانی ندارد. بنابراین، شاید هر تجربه‌ای از خدا وقتی به مواجهه با موجودی بی‌نهایت فکر می‌کنید، به جنبه‌ای بی‌نهایت کوچک یا محدود از خدا منتهی می‌شود. این روایت وسوسه‌انگیز در اسفار پنجگانه عهد عتیق وجود دارد که در آن موسی می‌پرسد آیا می‌تواند خدا را ببیند یا به نوعی مواجهه مستقیم با خدا داشته باشد.

به او گفته شده که خب، تو نمی‌توانی این را تحمل کنی، درست است؟ تو را از هستی ساقط می‌کند. تو را می‌کشد. بنابراین، من از آنجا رد می‌شوم، و فکر می‌کنم او خودش نوعی پناهگاه موسی را دارد، و من قسمت‌های عقب‌مانده‌ام را به شما نشان خواهم داد.

حداقل، یکی از ترجمه‌های کتاب مقدس این‌طور بیان می‌کند. بخش‌های عقبی خدا یا انتهای خدا یا هر چیز دیگری. این فقط نوعی اشاره به وجود الهی است.

و البته، وقتی خدا از آنجا عبور می‌کند، و او این نگاه اجمالی به بخش‌های عقب مانده‌ی خدا را می‌بیند، این کاملاً موسی را روشن می‌کند. و چهره‌اش آنقدر درخشان می‌شود که دیگر بنی‌اسرائیل نمی‌توانند حتی به او نگاه کنند. بنابراین، روی صورتت را با نقاب بپوشان.

شما ما را کور می‌کنید، که این خود یک نمایش یا تصویر قدرتمند از جلال خداست. این [تصویر] تا حدی بر این انسان فانی تأثیر می‌گذارد که حتی نگاهی گذرا به بخش‌های عقبی یا انتهای خدا نیز همان تأثیر را بر موسی می‌گذاشت.

بنابراین، او فقط یک مواجهه مستقیم بسیار محدود با خدا داشت، اما با این وجود، او واقعاً خدا را تجربه کرد. و سپس، آزمون‌های عمومی برای ادراک عرفانی واقعی وجود دارد. و ما می‌توانیم برخی از آنها را فهرست کنیم.

یکی از آنها سازگاری است. سازگاری منطقی. هیچ شیء و تجربه حسی، اگر واقعاً در حال تجربه یک شیء فیزیکی باشیم، نمی‌تواند از نظر منطقی متناقض باشد.

اگر کسی به شما نزدیک شود و بگوید، هی، من همین الان یک مربع گرد در پیاده‌رو پیدا کردم، خیلی جالب است. شما بگویید، خب، من نمی‌دانم چیزی که پیدا کردی گرد بود یا مربع، اما می‌دانم که هر دو نبود. این نمی‌تواند از نظر منطقی متناقض باشد.

باید سازگاری منطقی وجود داشته باشد. بنابراین، در مورد ادراک مینوی یا عرفانی نیز همینطور است. اگر واقعی باشد، ادعاهای مربوط به آن باید حداقل از نظر منطقی سازگار باشند.

بنابراین، هر کسی که بگوید، خب، من خدا را تجربه کرده‌ام، خدا هم شخصی است و هم غیرشخصی. این حرف خودش را رد می‌کند یا خودش را تضعیف می‌کند. شاید آن شخص خدا را تجربه کرده باشد، اما فقط در مورد نحوه بیان آن سردرگم است.

اما خدا نمی‌تواند هم موجودی کاملاً شخصی و هم کاملاً غیرشخصی باشد. یکی دیگر از آزمون‌های ادراک عرفانی صادقانه، شباهت خاصی به نمونه‌هاست. و در اینجا ما در مورد یک مدل خاص، یعنی تجربیات مذهبی در طول قرن‌ها، صحبت می‌کنیم.

ما به روایت‌های کتاب مقدس و تجربیات افرادی مانند موسی، حزقیال، یوحنا رسول و اشعیا از خدا باز خواهیم گشت. برای مثال، همه آنها فروتنی شدیدی را تجربه کردند. من حزقیال، اشعیا و یوحنا را می‌شناسم؛ فکر می‌کنم همه آنها در حضور خدا مانند مردگان به خاک افتادند.

اشعیا در این مورد می‌گوید، من داشتم متلاشی می‌شدم، من نابود شده‌ام، من اینجا در حضور خدا در حال متلاشی شدن هستم. و حزقیال و یوحنا هر دو رو به زمین افتادند. و این همان چیزی است که برای بسیاری از عارفان مسیحی یا افراد خداترس که در طول اعصار خدا را مستقیماً تجربه کرده‌اند، اتفاق افتاده است.

نوعی فروتنی افراطی وجود دارد. و بسیاری، به نظر من، به طور موجهی استدلال می‌کنند که این یکی از نشانه‌های درک مستقیم و واقعی از خداست. به طور مکرر، انتظار می‌رود تجربیات عرفانی یا معنوی، اگر واقعی باشند، با تجربیات مشابهی در خود و دیگران دنبال شوند.

شاید شما در مورد تجربه‌تان از خدا، همان شدت یا همان درجه از درام را به طور معمول تجربه نکنید. اما نوع آگاهی از خدا در یک سطح باید یا ممکن است انتظار برود که به طرق خاصی در زندگی یک فرد تکرار

شود. بنابراین، این در زندگی یک فرد است، اما با نگاه به افراد دیگری که تجربیات مشابهی دارند، اگر این نوع روایت‌ها قابل اعتماد باشند، دقیقاً همان چیزی است که انتظار دارید.

و سپس، چهارم، پیامدهای مفید. پیامدهای چنین تجربیاتی باید هم برای فرد مورد آزمایش و هم برای دیگران خوب باشد. دیدگاه فرد نسبت به زندگی باید بهبود یابد.

آنها باید از نظر اخلاقی تهذیب شوند. این باید توانایی آنها را برای سازگاری با دنیا و رفتار خوب با مردم، زندگی با فضیلت، صادق‌تر، صمیمی‌تر، قابل اعتمادتر و غیره افزایش دهد. همه فضایل باید حداقل در زندگی یک فرد افزایش یابد. اگر واقعاً خدا را تجربه می‌کنند، در نتیجه باید با فضیلت‌تر و با صداقت بیشتری زندگی کنند.

در نهایت، باید نوعی انسجام با کتاب مقدس وجود داشته باشد. این تجربه باید با این مجموعه عینی وحی که ما داریم مطابقت داشته باشد.

و باز هم، داستان‌های زیادی در مورد افرادی که خدا را تجربه می‌کنند و تغییراتی که این تجربه در زندگی آنها ایجاد می‌کند، وجود دارد. اگر واقعاً خدا را تجربه کرده باشند، باید چیزی قابل مقایسه با آن در زندگی یک فرد وجود داشته باشد. بنابراین، آلتون و مورلند استدلال می‌کنند که بین ادراک حسی اشیاء فیزیکی و ادراک عرفانی خدا، یک برابری معرفتی وجود دارد.

اگر اولی بتواند به عنوان یک رویه باورسازی از نظر معرفتی قابل اعتماد باشد، پس شاید دومی هم همینطور باشد. حال، در اینجا چند ایراد وجود دارد که توسط شخصی به نام کیت آگوستین مطرح شده است. او استدلال می‌کند که استدلال برابری آلتون به دلیل، از یک سو، فقدان روش‌های تحقیقاتی قابل استفاده عمومی برای اثبات ماهیت وجود الهی، شکست می‌خورد.

اولاً، یک مشکل اینجا، و شاید بتوان گفت ناهمگونی، این است که ما نمی‌توانیم این تجربیات را مانند تجربیات حسی کنترل کنیم. من می‌توانم مطمئن باشم که وقتی به اتاق برمی‌گردم، انواع خاصی از تجربیات می‌زنم و صدلی و غیره را خواهم داشت. این قابل پیش‌بینی است، اما من نمی‌توانم همان پیش‌بینی‌های قابل اعتماد را در مورد تجربه خدا و مواجهه‌های عرفانی انجام دهم.

آگوستین همچنین استدلال می‌کند که تنوع عظیم باورها در مورد خدا، و همانطور که او می‌گوید، وجود اعمال عرفانی بسیار ناسازگار، و فقدان هیچ دلیل مستقلی برای اینکه هر عمل عرفانی را محتمل‌تر از هر عمل عرفانی دیگری بدانیم، نیز دلیلی بر شکست استدلال آلتون است. بنابراین، در اینجا نحوه پاسخ من به این دو استدلال آگوستین آمده است. اول، با توجه به فقدان روش‌های تحقیقی قابل استفاده عمومی، فکر می‌کنم می‌توانیم در اینجا به کتاب مقدس، وحی خاص، مراجعه کنیم و بگوییم که این امر فرصت‌هایی را برای تحقیقات عمومی در مورد ماهیت وجود الهی فراهم می‌کند.

اطلاعات فراوانی در کتاب مقدس وجود دارد که درک بسیار محکمی از ماهیت خدا به ما می‌دهد، و حتی اگر هنوز محدود باشد، هنوز اطلاعات زیادی در آن وجود دارد. سپس، می‌توانیم مفهوم کتاب مقدسی از ماهیت خدا را با انواع ادعاهایی که یک شخص ممکن است در مورد ماهیت موجودی که در تجربه عرفانی خود با آن مواجه شده است، مطرح کند، مقایسه کنیم. سپس، وقتی صحبت از فقدان دلایل مستقل برای قابل اعتماد دانستن هر عمل عرفانی نسبت به سایر اعمال می‌شود، فکر می‌کنم این مشکل را نیز می‌توان از طریق توسل به وحی خاص برطرف کرد.

سوال این است که کدام وحی خاص ادعا شده، قابل اعتمادترین است؟ این ما را به بحث در مورد یک موضوع جداگانه اما حیاتی می‌برد، و آن دین تطبیقی، تحلیل تطبیقی دین، بررسی ادیان مختلف و ارزیابی متون

مقدس آنها برای دیدن اینکه کدام یک، در صورت وجود، الهام الهی هستند. چه دلایل خوبی، از نظر تاریخی و غیر آن، داریم که باور کنیم، مثلاً، کتب مقدس عهد عتیق و جدید، وحی الهام گرفته از جانب خدا هستند؟ ما می‌توانیم همان سوالاتی را که می‌توانیم در مورد قرآن، کتاب مورمون، اوپانیساده‌ها، باگاواد گیتا، گفته‌های بودای مهربان و غیره بپرسیم، در مورد آن متون نیز بپرسیم. اما این یک موضوع جداگانه است.

این به آنچه ما اینجا در موردش صحبت می‌کنیم مربوط است، اما این یک حوزه مطالعاتی گسترده است که پیامدهایی برای افکار ما در مورد اینکه کدام سنت دینی صحیح است، دارد.

بنابراین، بحث ما در مورد تجربه دینی و ارتباط آن با اعتقاد به خدا به پایان می‌رسد.

این سخنرانی دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ششم، تجربه دینی است.